



یادداشت

در ضرورت حفظ آتش بس در مسیر صلح

صادق کار



وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، در ایران نه تنها بحرانی است، بلکه بحران ها که در حال حاضر در اوج خود قرار دارند، روز به روز تشدید می شوند.

رشد اقتصادی منفی است، قریب پنج میلیون نفر بیکار هستند. تورم و گرانی با شتاب به رشد خود ادامه می دهند و تورم نقطه به نقطه سه رقمی شده است.

قیمت برخی داروها تا ۸ برابر افزایش داده شده. دستمزد های ده ها هزار کارگر توسط کارفرمایان و دولت برای تعدیل دستمزدها و تشدید فشار به کارگران به گرو گرفته شده. دولتمردان و کارفرمایان تقصیر همه ی اینها را به جنگ نسبت می دهند مهم نیست که تقصیر به عهده چه عواملی است، مهم تر نتایج درد و رنج و محرومیت هایی است که برای مردم بوجود آمده است.

در چنین حال و هوایی در حالیکه پذیرش آتش بس از سوی طرفهای جنگ مردم را به پایان یافتن جنگ و شروع گشایش اقتصادی اندکی مردم را به بهبود شرایط شان بعد از جنگ امیدوار کرده بود ابتدا عده ای از جریانات مخالف تفاهمنامه با استفاده از فرصت های مختلف خواستار توقف مذاکره و ادامه جنگ شدند. سپس درگیری های نظامی سنگینی از هر دو سو به مواضع یکدیگر از سر گرفته شد.

اگر چه مردم هنوز امید خود به حفظ آتش بس را با وجود اعلام پایان آن توسط ترامپ خیلی جدی نگرفته اند، با این وصف ظرف کمتر از دو روز قیمت ارزهای خارجی و مواد غذایی که بعد از آتش بس تا حدودی از رشد بازمانده بود شروع به بالا رفتن کرد.

فریاد انتقام خونخواهی علی خامنه ای در جریان مراسم های خاک سپاری وی نیز به نوبه خود بر نگرانی ها از احتمال شکست آتش بس و آغاز دوباره جنگ بر نگرانی مردم افزود. شروع حملات جنگی گسترده امریکا در دو روز گذشته و حملات تلافی جویانه نظامیان ایران به آن متاسفانه وضعیت را مغشوشتر از آن که بود کرد.



با این حال اعلام پایان یافتن آتش بس در سخنان دو پهلوی ترامپ و متهم کردن دولت امریکا به نقض آتش بس از سوی هیئت ایرانی، نشان می دهد که امکان نجات آتش بس از فروپاشی به دلیل تنگناهایی که هر دو طرف دارند، وجود دارد.

بازگشت به جنگ ولو در کوتاه مدت اگر چه برای هر دو طرف از جهات مختلف پرهزینه و ناخوشایند است، اما امری بکلی منتفی نیست. بهمین جهت باید امیدوار بود که آتش بس ادامه پیدا کند و مذاکرات از سر گرفته شود. در این جنگ نیز مانند همه ی جنگها طرفین یکدیگر را به نقض توافقات متهم می کنند. اما به نظر می رسد علت درگیری مربوط به تلاش دولت امریکا برای بدست گرفتن کنترل تنگه هرمز باشد که با واکنش متقابل نظامیان ایران مواجه شده است.

علت هرچه که باشد این درگیری ها به نفع دولت اسرائیل که از اول هم به دلیل اهداف معینی که دارد تلاش کرده است با تسلط بر ایران اهداف استعماری و توسعه طلبانه خود را که توسعه سرزمینی اسرائیل از دجله تا فرات است با استفاده از حضور نظامی امریکا در جنگ پیش ببرد.

بامداد دیروز خبرنگار خبرگزاری دولتی نروژ نکته جالبی را در ارتباط با درگیریهای دو روز گذشته بین ایران و امریکا مطرح کرد. او پس از نام بردن از شهرها و جزایری که در جنوب ایران مورد حمله قرار گرفته اند گفت:

"ترامپ مرتب قصد خود از جنگ با ایران را جلوگیری از ساختن بمب اتمی عنوان کرده است. اما در حملات امریکا تنها جایی که مورد هدف قرار نگرفته مراکز هسته ای است"

واقعیت این است که جلوگیری از تولید بمب هسته ای برای ترامپ و ناتانیاهو بهانه ای بیش برای توجیه عملیات جنگی نیست. اگر دعوا بر سر بمب بود برجام در واقع امکان تولید آن را از بین برده بود. اینک نیز آنچه ترامپ و ناتانیاهو از قرارداد جدید با ایران می توانند بدست آورند، اگر از برجام بدتر نباشد بهتر نیست. با این تفاوت که با وجود دو جنگ تجاوزگرانه پرهزینه هم نتوانسته اند به خواسته های خود برسند.

بنا بر این لاقل برای ترامپ روشن است که نه شرایط برای تن دادن به ریسک یک جنگ تازه با ایران را در اختیار دارد و نه شرایط در امریکا، اروپا، اعراب منطقه و افکار عمومی در سایر کشورها از جنگ حمایت می کند.

ناکامی ترامپ در شریک کردن اعضای ناتو در جنگ با ایران نشان می دهد که حتی متحدین سنتی امریکا هم تا کنون راضی به شرکت در جنگ و حمایت نظامی از امریکا نشده اند.

از اینها که بگذریم مسئله افزایش قیمت انرژی و بنزین و تورم، کمبود گاز هلیوم و کود شیمیایی هم می ماند که دشواریهای زیادی برای همه کشورهای جهان ایجاد می کند. مشکلاتی که هیچ کدام شان لاقل در کوتاه مدت قابل رفع نیستند. بنا بر این منطق می گوید که امکان تداوم جنگ کنونی ضعیف است. سخنان ضد و نقیض ترامپ در این خصوص نیز ناشی از همین مشکلات است.



در ایران اما اقلیت کوچکی از وابستگان به قدرت و همچنین رهبران اسرائیل از شکست آتش بس استقبال می کنند. مخالفت تندروهای ایرانی با برقراری صلح چه بخواهند یا نخواهند به نفع اهداف اسرائیل عمل می کند و هیچ بعید نیست که نفوذی ها اسرائیل هم در میان آنها بر خورده باشند. اما برای اینکه ریشه جنگ بین ایران و اسرائیل و کشورهای عرب منطقه کنده شود راه حل دیگری غیر از برسمیت شناختن دولت اسرائیل بدون اینکه اجباری برای داشتن رابطه سیاسی با آن وجود داشته، کنار گذاشتن تهدید علیه موجودیت اسرائیل، دست برداشتن رژیم ایران از تشکیل دستجات سیاسی مسلح در لبنان و عراق و غیره و پایان دادن به تهدید رهبران کشورهای خارجی و برقراری مناسبات متعارف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای است که با ایران خصومت ورزی ندارند می باشد. بند کردن به تنگه هرمز برای کسب درآمد موضوعی نیست که دنیا با آن کنار بیاید. بهمین دلیل آنرا نباید به یک ابزار مداخله جویانه دیگر در دست بیگانگان تبدیل کرد. تهدید به ترور ترامپ که این روزها در محافل و مجالس طرفداران حکومت بی مهلبا از عواقب آن فریاد زده می شود، کاری است غیر قابل توجیه، ابلهانه و نا ممکن و دارای هزینه های زیاد برای کشور ما.

مردم می بینند که دو جنگ از لحاظ زمانی کوتاه مدت چه بر سر آنها آورده است، وضعیت اقتصادی و معیشتی اکثر مردم را صد درصد وخیمتر کرده است، تورم را صد درصد افزایش داده است، بیش از یک میلیون نفر را بیکار و بی درآمد نموده است. هزاران نفر را به قتل رسانده است، ده ها هزار کارخانه، بیمارستان، خانه را ویران کرده است. زندانها را پر، ده ها نفر را اعدام و اختناق و استبداد را در کشور تشدید و هزاران نفر از مردم را در جریان خیزش دی به قتل رسانده اند و بیش از سه میلیون ایرانی را از خانه و کاشانه خود آواره کرده است. جنگ را هیچکس به غیر از آنهایی که دنبال سود و سواستفاده از جنگ برای تحکیم قدرت و سلطه و کسب ثروت افزونتر هستند دوست ندارد. اکثریت قاطع مردم خواهان پایان جنگ، حفظ آتش بس و توافق ولو با دشمنان کشور از طریق مذاکره و مصالحه هستند. هر کس در این مورد تردید دارد می تواند از طریق رجوع به همه پرسی خلاف این را اثبات کند. برای عموم مردم بویژه طبقه مزد و حقوق بگیر جنگ یعنی فقر، فلاکت مداوم، گرسنگی و سرکوب. با وجود جنگ نه تنها هیچ چیز بهتر نمی شود بلکه روز به روز بدتر می شود. بنا بر این صلح بر سایر امور برای مردم ولایت دارد. من نسبت به غیر قابل اعتماد بودن ترامپ، ذره ای تردید ندارم، با این وجود ایران مجبور است با او مذاکره کند و تلاش کند با او به صلح برسد. سایر امور برای مردم اولویت دارد. من نسبت به غیر قابل اعتماد بودن ترامپ، ذره ای تردید ندارم، با این وجود ایران مجبور است با او مذاکره نماید و تلاش کند به صلح برسد و نباید اجازه داد اقلیت

کوچکی با تفکرات واپسگرایانه و هم سویی با دولت اسرائیل و تفکرات آخر زمانی خود به تداوم جنگ مساعدت رسانند

متحد و متشکل علیه بیکاری و فقر مبارزه باید کرد.

همه با هم برای پایان دادن به جنگ و برقراری صلح و آزادی متحدانه مبارزه کنیم



ثبات در نااطمینانی حاد - بخش دوم

استخدام و گرایشهای اجتماعی" در سال ۲۰۲۶

سازمان بین المللی کار



نه کار، نه تحصیل، نه کارآموزی (NEET)

۳. رشد ناکافی بهره وری (productivity) و درآمد نیروی کار برای تحقق کار شایسته

رشد همزمان تولید ناخالص داخلی (GDP) و بهره وری نیروی کار در کشورهای کم درآمد همچنان کمتر از سطح مورد انتظار است و این امر پیشرفت در کاهش کاستیهای مربوط به کار شایسته را با مانع روبرو می‌کند. رشد بالای جمعیت، همراه با افزایش نه چندان چشمگیر بهره وری، روند نزدیک شدن سطح زندگی در کشورهای کم درآمد به سطح زندگی در اقتصادهای پیشرفته تر را کند کرده است.

الگوهای منطقه ای متفاوت اند. پیش بینی می‌شود رشد بهره وری نیروی کار در سال ۲۰۲۶ در آمریکای لاتین و کارائیب با ۱.۰ درصد کمترین میزان و در آسیای جنوبی با ۳.۹ درصد بیشترین میزان باشد. در صورت وجود نهادهای مناسب بازار کار، افزایش بهره وری معمولاً به رشد دستمزدها منجر می‌شود و در بلندمدت نیز به تقویت رشد اشتغال می‌انجامد.

رشد دستمزدهای واقعی و درآمد نیروی کار در سطح جهان همچنان چندان نیست که کاهش قدرت خرید ناشی از جهش تورم در سالهای ۲۰۲۲ تا ۲۰۲۴ را جبران کند. سهم درآمد نیروی کار از تولید جهانی که در سال ۲۰۲۵ به ۵۲.۶ درصد رسید، همچنان پایینتر از سطح ۵۳.۰ درصدی آن در سال ۲۰۱۹ باقی ماند. این موضوع نشان می‌دهد که رشد واقعی دستمزدها نتوانسته است همگام با رشد بهره وری نیروی کار حرکت کند. با وجود آن که مجموع دستمزدهای واقعی در کل اقتصاد کشورهای پردرآمد در سال ۲۰۲۴ بر اساس شاخص قیمت مصرف کننده) همچنان پایینتر از سطح سال ۲۰۱۹ بود، اما تولیدکنندگان از منظر شاخص قیمت تولیدکننده با هزینه‌های واقعی نیروی کار بالاتری مواجه شدند.*

۴. امکان دشوارتر شدن بازار کار برای جوانان با گسترش هوش مصنوعی

شرایط بازار کار برای جوانان، به ویژه در کشورهای کم درآمد، همچنان نگران کننده است. در سال ۲۰۲۵ نرخ بیکاری جوانان در جهان اندکی افزایش یافت و از ۱۲.۳ درصد در سال ۲۰۲۴ به ۱۲.۴ درصد رسید. همچنین



سهم جوانانی که در وضعیت "NEET" نه شاغل، نه در حال تحصیل و نه در حال کارآموزی قرار دارند، از 19.9 درصد به 20.0 درصد افزایش یافت.

این وضعیت نگران کننده است، زیرا 257 میلیون جوان دارای وضعیت NEET فرصت کسب آموزش، مهارت و تجربه ارزشمند برای بهبود چشم انداز آینده خود را در بازار کار از دست داده اند. این مسئله به ویژه در کشورهای کم درآمد حادث است؛ جایی که نرخ NEET تا 17 واحد درصد بیشتر از کشورهای پردرآمد بوده است.

اگرچه تحصیلات عالی نوید دستیابی آسانتر به مشاغل بهتر را می دهد، اما همیشه به کاهش نرخ بیکاری جوانان منجر نمی شود. در کشورهای پردرآمد، جوانانی که دارای مدارک تحصیلی عالی اند، نسبت به همسالان کم سوادتر خود نرخ بیکاری پائینتری دارند؛ اما این الگو در کشورهای با درآمد کم و متوسط مشاهده نمی شود. همچنین، هرچند به طور متوسط نرخ بیکاری زنان جوان کمتر از مردان جوان است، در برخی گروه های درآمدی کشورهای و در برخی سطوح تحصیلی، نرخ بیکاری زنان جوان از مردان بیشتر است.

در سالهای اخیر نگرانیهایی در باره تأثیر گسترش هوش مصنوعی (AI) بر جوانان شاغل، به ویژه کسانی که در جستجوی نخستین شغل خود در حرفه های با مهارت بالا هستند، مطرح شده است. شواهد اولیه از کشورهای پردرآمد نشان می دهند که جوانان دارای تحصیلات پیشرفته که تازه وارد بازار کار می شوند، ممکن است به دلیل گسترش هوش مصنوعی با دشواریهای بیشتری روبرو شوند.

تحلیل میزان مواجهه با هوش مصنوعی نشان می دهد که افراد جوانتر (15 تا 24 سال) با سطح تحصیلات پیشرفته، نسبت به هم تایان کم سوادتر خود، بیشتر در معرض خطر بیکاری در اثر اتوماسیون قرار دارند. هرچند تأثیر کامل هوش مصنوعی بر اشتغال جوانان هنوز روشن نیست، اما دامنه بالقوه این تأثیر به اندازه ای است که پایش و نظارت دقیق را ایجاب می کند.

*توضیح: این جمله در نگاه اول کمی متناقض به نظر می رسد، اما اگر تفاوت شاخص قیمت مصرف کننده و شاخص قیمت تولیدکننده را در نظر بگیریم، قابل فهم می شود.

منظور جمله این است که کارگران و کارفرمایان از دو زاویه متفاوت به یک پدیده نگاه می کنند.

- از دید کارگر مهم این است که دستمزدش با قیمت کالاهایی که می خرد چه نسبتی دارد. این را با شاخص قیمت مصرف کننده می سنجند. اگر دستمزد اسمی افزایش یابد، اما قیمت کالاهای مصرفی سریعتر بالا برود، دستمزد واقعی کاهش می یابد.

- اما از دید کارفرما یا تولیدکننده، مسئله این است که هزینه پرداخت دستمزد نسبت به قیمت کالاهایی که خود می فروشد چگونه تغییر کرده است. این را با شاخص قیمت تولیدکننده می سنجند.

بنابراین ممکن است همزمان دو اتفاق رخ دهد: 1- قدرت خرید کارگران کمتر از سال معیار باشد، 2- در عین حال هزینه واقعی نیروی کار افزایش یافته باشد.



چاره کارگران وحدت و متشکل شدن در تشکلهای مستقل است! کمیته های همیاری را در محل های کار و محلات زندگی تشکیل دهیم!

تحولات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در قرن بیستم - بخش ششم

بهروز فدایی

بخش ششم

ایالات متحده آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی؛ از «لحظه تک قطبی» تا شکافهای عمیق اجتماعی

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، نظام بین الملل وارد مرحله ای تازه شد؛ مرحله ای که بسیاری از تحلیلگران آن را «لحظه تک قطبی» آمریکا نامیدند. پایان جنگ سرد نه تنها موازنه قدرت جهانی را دگرگون کرد، بلکه سیاست خارجی، اقتصاد، ساختار اجتماعی و فضای سیاسی ایالات متحده را نیز تحت تأثیر قرار داد. در آن زمان، برخی نظریه پردازان از جمله فرانسیس فوکویاما با طرح نظریه «پایان تاریخ» استدلال کردند که دموکراسی لیبرال و اقتصاد بازار به الگوی مسلط جهان تبدیل خواهند شد. با این حال، سه دهه بعد، تجربه آمریکا تصویری بسیار پیچیده تر و همراه با دستاوردها، بحرانها و تناقضها را نشان می دهد.

سیاست خارجی؛ از برتری جهانی تا جنگ های فرسایشی

فروپاشی شوروی رقیب اصلی آمریکا را از صحنه خارج کرد و واشنگتن خود را در موقعیتی دید که می توانست نقش گسترده تری در مدیریت بحران های جهانی ایفا کند. در دهه ۱۹۹۰ و به ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، سیاست خارجی آمریکا بیش از پیش بر استفاده از توان نظامی برای مقابله با تهدیدهای امنیتی متمرکز شد.

حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ با هدف سرنگونی حکومت طالبان و مقابله با شبکه القاعده آغاز شد. دو سال بعد، حمله به عراق با استناد به ادعای وجود سلاح های کشتار جمعی انجام گرفت؛ ادعایی که بعدها تأیید نشد. این جنگ ها هزینه های مالی بسیار سنگینی بر اقتصاد آمریکا تحمیل کردند و در کنار تلفات انسانی، به بی ثباتی گسترده در بخش هایی از خاورمیانه انجامید.



حامیان این سیاست‌ها معتقد بودند که آمریکا در پی مقابله با تروریسم و حفظ امنیت بین‌المللی بوده است. در مقابل، منتقدان استدلال می‌کنند که این مداخلات به افزایش بی‌ثباتی منطقه‌ای، رشد گروه‌های افراطی و کاهش اعتبار بین‌المللی آمریکا انجامید.

جهانی‌شدن اقتصاد؛ رشد ثروت در کنار گسترش نابرابری

همزمان با گسترش نفوذ بین‌المللی آمریکا، اقتصاد این کشور نیز وارد مرحله‌ای از جهانی‌شدن شتابان شد. آزادسازی تجارت، توسعه فناوری اطلاعات، انتقال بخشی از صنایع به کشورهای دارای نیروی کار ارزان‌تر و رشد بازارهای مالی، سود قابل توجهی برای بسیاری از شرکت‌های بزرگ آمریکایی به همراه آورد.

شرکت‌های بزرگ فناوری و مالی به بازیگران اصلی اقتصاد تبدیل شدند و ارزش بازار برخی از آنها به صدها میلیارد و سپس هزاران میلیارد دلار رسید. در مقابل، بسیاری از صنایع سنتی در مناطق صنعتی آمریکا با کاهش اشتغال روبه‌رو شدند و بخشی از طبقه کارگر با رکود دستمزدها و کاهش امنیت شغلی مواجه گردید.

اقتصاددانان این روند را یکی از عوامل اصلی افزایش شکاف درآمدی میان دهک‌های بالای درآمدی و طبقه متوسط و کارگران می‌دانند.

بازارهای مالی؛ رشد سریع و بحران بزرگ

در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، بخش مالی آمریکا رشد کم‌سابقه‌ای را تجربه کرد. بانک‌های سرمایه‌گذاری، صندوق‌های مالی و بازار بورس نقش پررنگ‌تری در اقتصاد پیدا کردند و نوآوری‌های مالی، سودهای کلانی برای بسیاری از مؤسسات ایجاد کرد.

اما این روند با بحران مالی سال ۲۰۰۸ به نقطه عطفی رسید. ترکیدن حباب بازار مسکن و گسترش بحران اعتباری موجب ورشکستگی یا بحران شدید برخی از بزرگ‌ترین مؤسسات مالی شد. دولت آمریکا برای جلوگیری از فروپاشی کامل نظام مالی، بسته‌های نجات گسترده‌ای را اجرا کرد.

در همین حال، میلیون‌ها آمریکایی خانه‌های خود را از دست دادند، نرخ بیکاری افزایش یافت و بسیاری از خانواده‌ها بخش مهمی از پس‌اندازها و سرمایه‌هایشان را از دست دادند. این بحران اعتماد عمومی به نظام مالی و سیاست‌گذاران را به شدت کاهش داد.

اتحادیه‌های کارگری؛ کاهش نفوذ در اقتصاد جدید

یکی از مهم‌ترین تحولات داخلی آمریکا، کاهش نفوذ اتحادیه‌های کارگری بود. از دهه ۱۹۸۰ روند عضویت در اتحادیه‌ها رو به کاهش گذاشت و پس از پایان جنگ سرد نیز این روند ادامه یافت.

عوامل متعددی از جمله انتقال کارخانه‌ها به خارج از کشور، تغییر ساختار اقتصاد به سمت خدمات، افزایش قراردادهای موقت و اصلاحات قانونی، قدرت چانه‌زنی بسیاری از اتحادیه‌ها را محدود کرد.



در مقابل، در سال‌های اخیر تلاش‌هایی برای سازمان‌دهی دوباره نیروی کار در برخی صنایع، به‌ویژه در بخش فناوری، انبارداری و خدمات، مشاهده شده است که نشان‌دهنده تغییراتی تدریجی در فضای روابط کار است.

فناوری؛ موتور رشد و منشأ چالش‌های تازه

ظهور اینترنت، اقتصاد دیجیتال و شرکت‌های بزرگ فناوری، آمریکا را به رهبر نوآوری جهانی تبدیل کرد. شرکت‌هایی مانند ماکروسافت، اپل، آی پی ام، گوگل و... به بزرگ‌ترین شرکت‌های جهان تبدیل شدند.

این تحول میلیون‌ها شغل جدید ایجاد کرد و بهره‌وری اقتصاد را افزایش داد، اما همزمان نگرانی‌هایی درباره تمرکز قدرت اقتصادی، انحصار، حریم خصوصی، امنیت داده‌ها و تأثیر هوش مصنوعی بر آینده اشتغال را نیز به همراه آورد.

تحولات سیاسی؛ افزایش قطبی‌شدن جامعه

در سه دهه گذشته، شکاف‌های سیاسی در آمریکا به‌طور محسوس‌تری افزایش یافته است. اختلاف نظر درباره نقش دولت، مالیات، مهاجرت، عدالت اجتماعی، سیاست خارجی و مسائل فرهنگی به قطبی‌شدن فضای سیاسی انجامیده است.

رخدادهایی مانند بحران مالی ۲۰۰۸، جنبش «اشغال وال‌استریت»، افزایش اعتراض‌های مرتبط با عدالت نژادی و رقابت‌های انتخاباتی پرتنش، نشانه‌هایی از کاهش اعتماد بخشی از جامعه به نهادهای سیاسی و اقتصادی بوده‌اند.

تأثیر بر طبقات اجتماعی

طبقه سرمایه‌دار

مالکان سرمایه، مدیران ارشد شرکت‌ها و سرمایه‌گذاران بزرگ از رشد بازارهای مالی، جهانی‌شدن و اقتصاد دیجیتال بیشترین بهره را بردند. دارایی‌های مالی و ارزش سهام آنان به شکل قابل توجهی افزایش یافت.

طبقه متوسط

طبقه متوسط با شرایطی دوگانه روبه‌رو شد. بخشی از این طبقه، به‌ویژه افراد دارای تحصیلات دانشگاهی و مهارت‌های تخصصی، از فرصت‌های اقتصاد جدید بهره بردند؛ اما گروه دیگری با افزایش هزینه‌های آموزش، درمان و مسکن و نیز رکود نسبی دستمزدها، فشار اقتصادی بیشتری را تجربه کردند.

طبقه کارگر



کارگران صنایع سنتی بیش از دیگران تحت تأثیر انتقال تولید به خارج از کشور، اتوماسیون و کاهش عضویت در اتحادیه‌ها قرار گرفتند. در مقابل، در برخی بخش‌های خدمات و فناوری فرصت‌های شغلی جدیدی ایجاد شد، هرچند کیفیت و امنیت این مشاغل یکسان نبود.

جنگ‌های پس از جنگ سرد؛ از «لحظه تک قطبی» تا فرسایش قدرت آمریکا

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از سیاستمداران و نظریه‌پردازان آمریکایی بر این باور بودند که ایالات متحده در موقعیتی قرار گرفته است که می‌تواند نظم بین‌المللی مطلوب خود را با اتکا به برتری نظامی، اقتصادی و فناوری تثبیت کند. این رویکرد در دهه ۱۹۹۰ با مداخلات نظامی محدود آغاز شد، اما پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به راهبردی فراگیر تحت عنوان «جنگ علیه تروریسم» تبدیل شد.

حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱ با هدف نابودی شبکه القاعده و سرنگونی حکومت طالبان آغاز شد. دو سال بعد، دولت آمریکا با استناد به ادعای وجود سلاح‌های کشتار جمعی، به عراق حمله کرد. این ادعا بعدها تأیید نشد و همین موضوع به یکی از مهم‌ترین انتقادهای نسبت به سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد.

در دو دهه بعد، آمریکا به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در بحران‌های متعددی از جمله در لیبی، سوریه و یمن نیز نقش‌آفرینی کرد؛ هرچند میزان و نوع مداخله در هر یک متفاوت بود. حامیان این سیاست‌ها آنها را تلاشی برای مقابله با تروریسم، جلوگیری از گسترش سلاح‌های خطرناک یا حمایت از متحدان آمریکا می‌دانستند، در حالی که منتقدان معتقدند این مداخلات در بسیاری موارد به بی‌ثباتی منطقه‌ای، گسترش خشونت، افزایش موج پناهنده‌ها و تقویت برخی گروه‌های افراطی انجامید.

پیامد این جنگ‌ها تنها محدود به کشورهای درگیر نبود. هزینه‌های نظامی چندین هزار میلیارد دلاری، افزایش بدهی دولت، فشار بر بودجه عمومی، رسیدگی به میلیون‌ها سرباز بازگشته از جنگ و کاهش اعتماد عمومی به سیاست خارجی، آثار عمیقی بر جامعه آمریکا گذاشت. بسیاری از پژوهشگران معتقدند که جنگ‌های طولانی افغانستان و عراق، برخلاف انتظار اولیه، به جای تثبیت هژمونی آمریکا، بخشی از سرمایه سیاسی و اعتبار بین‌المللی این کشور را فرسوده کرد و هم‌زمان زمینه را برای قدرت‌گیری بازیگران دیگری مانند چین فراهم ساخت.

یورش آمریکا به ایران

زمینه تنش ایران و آمریکا حاصل انباشت چندین عامل طی بیش از چهار دهه است، نه یک رویداد منفرد. مهم‌ترین این عوامل عبارت‌اند از:

رقابت ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی شوروی. هژمونی طلبی آمریکا

توسعه طلبی اسرائیل

اختلاف بر سر نقش منطقه‌ای ایران.



برنامه هسته‌ای، توسعه موشک‌های بالستیک و پهپادی.

حمایت ایران از گروه‌های همسو در منطقه.

نگرانی‌های امنیتی اسرائیل و تلاش آن برای افزایش فشار بر ایران.

تغییر رویکرد دولت ترامپ از دیپلماسی مبتنی بر برجام به سیاست فشار حداکثری»

به همین دلیل، بیشتر پژوهشگران روابط بین‌الملل تنش ایران و آمریکا را نتیجه ترکیب عوامل امنیتی، ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی و سیاست داخلی دو کشور می‌دانند، نه صرفاً محصول نقش یک بازیگر یا یک تصمیم خاص

مهاجران و چالش‌های جدید

با پایان جنگ سرد، با وجود آنکه مهاجران به‌ویژه مهاجران اهل آمریکای لاتین—نقش حیاتی در اقتصاد آمریکا، خصوصاً در بخش کشاورزی، ساختمان، خدمات و صنایع غذایی ایفا می‌کردند، نگرانی‌های امنیتی، تغییرات جمعیتی و رقابت‌های سیاسی موجب شد سیاست‌های مهاجرتی به‌تدریج سخت‌گیرانه‌تر شوند. این روند پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شدت گرفت و مهاجرت بیش از پیش از یک موضوع اقتصادی به مسئله‌ای امنیتی تبدیل شد. دولت‌های مختلف، به‌ویژه در دوره دونالد ترامپ، با تشدید کنترل مرزها، افزایش اخراج مهاجران غیرقانونی و محدودیت‌های بیشتر در پذیرش مهاجران، تلاش کردند ورود مهاجران را مهار کنند؛ این در حالی بود که بسیاری از کارفرمایان، به‌ویژه در بخش کشاورزی، همچنان به نیروی کار مهاجر وابسته بودند و هشدار می‌دادند که کاهش دسترسی به این نیروها می‌تواند به کمبود کارگر، افزایش هزینه‌های تولید و اختلال در زنجیره تأمین مواد غذایی منجر شود. بدین‌ترتیب، سیاست مهاجرتی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد همواره میان نیازهای اقتصادی و دغدغه‌های امنیتی و سیاسی در نوسان بوده است

ظهور راست پوپولیست؛ محصول شکاف‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی آمریکا در دهه‌های اخیر، رشد جریان‌های راست پوپولیست و ظهور دونالد ترامپ بود. این پدیده را نمی‌توان تنها به یک شخصیت یا یک انتخابات تقلیل داد، بلکه باید آن را نتیجه انباشت مجموعه‌ای از تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی طی سه دهه پس از پایان جنگ سرد دانست.

جهانی‌شدن اقتصاد و انتقال بخش مهمی از صنایع تولیدی به کشورهای دارای نیروی کار ارزان‌تر، موجب تعطیلی کارخانه‌ها و از بین رفتن فرصت‌های شغلی در بسیاری از ایالت‌های صنعتی آمریکا شد. در حالی که شرکت‌های بزرگ چندملیتی و بخش مالی از این روند سود قابل توجهی بردند، بسیاری از کارگران و بخشی از طبقه متوسط احساس کردند سهم آنان از رشد اقتصادی کاهش یافته است.

همزمان، بحران مالی سال ۲۰۰۸ اعتماد بخش قابل توجهی از جامعه به نخبگان سیاسی و اقتصادی را تضعیف کرد. برای بسیاری از شهروندان این پرسش مطرح شد که چرا دولت برای نجات بانک‌های بزرگ منابع



عظیم اختصاص می‌دهد، اما میلیون‌ها خانواده با بیکاری، از دست دادن خانه یا کاهش سطح زندگی خود مواجه می‌شوند.

در کنار عوامل اقتصادی، تغییرات جمعیتی، افزایش مهاجرت، گسترش شبکه‌های اجتماعی، اختلاف نظر بر سر هویت ملی، نابرابری‌های منطقه‌ای و تشدید قطبی‌شدن رسانه‌ها نیز بر فضای سیاسی آمریکا تأثیر گذاشت. این شرایط زمینه را برای سیاستمدارانی فراهم کرد که با شعارهای ضدنخبگان، حمایت از تولید داخلی، محدود کردن مهاجرت، بازنگری در توافق‌های تجاری و شعار «اول آمریکا» توانستند بخش قابل توجهی از آرای رأی‌دهندگان ناراضی را جذب کنند.

پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ را بسیاری از تحلیلگران نشانه اعتراض بخشی از جامعه به روند جهانی‌شدن، افزایش نابرابری و فاصله گرفتن نهادهای سیاسی از مطالبات اقشار کم‌درآمد و طبقه متوسط دانسته‌اند. در مقابل، منتقدان ترامپ معتقدند که بخشی از گفتمان او به تشدید قطبی‌شدن جامعه، افزایش تنش‌های سیاسی و فرهنگی و تضعیف برخی هنجارهای نهادهای دموکراتیک انجامیده است.

در واقع، ظهور راست پوپولیست را باید محصول هم‌زمان چند عامل دانست: تغییر ساختار اقتصاد، احساس ناامنی اقتصادی، کاهش اعتماد به نهادهای رسمی، تحولات فرهنگی و رقابت شدید رسانه‌ای. به همین دلیل، حتی فراتر از شخص ترامپ، بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که ریشه‌های اجتماعی و سیاسی این جریان همچنان در جامعه آمریکا باقی مانده و می‌تواند در سال‌های آینده نیز بر سیاست داخلی این کشور تأثیرگذار باشد.

چشم‌انداز آینده

آمریکا همچنان یکی از قدرتمندترین اقتصادهای جهان، پیشرو در فناوری و دارای نفوذ قابل توجه در نظام بین‌الملل است. با این حال، رقابت فزاینده با قدرت‌هایی مانند چین، بدهی عمومی، نابرابری درآمدی، تغییرات جمعیتی، قطبی‌شدن سیاسی و پیامدهای هوش مصنوعی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی این کشور به شمار می‌روند.

از سوی دیگر، سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نو، انرژی‌های پاک، صنایع پیشرفته و بازسازی زیرساخت‌ها می‌تواند فرصت‌هایی برای تقویت رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال فراهم کند؛ هرچند موفقیت این روند تا حد زیادی به نحوه مدیریت شکاف‌های اجتماعی، سیاست‌گذاری اقتصادی و توانایی نظام سیاسی در ایجاد اجماع بستگی خواهد داشت.

**از مبارزه تبعیض ستیزانه زنان برای آزادی و برابری با مردان و برقراری عدالت
حمایت و برای تحقق آن مبارزه می‌کنیم!**

از زندگی روزمره تا عدالت اجتماعی



مصطفی کمالی



فصل اول

بازپس‌گیری زندگی؛ نقطه عزیمت برای سیاست چپ

پرسش اصلی امروز جامعه ایران، انتخاب میان نظریه‌های سیاسی مختلف نیست؛ بلکه این است که چگونه می‌توان در شرایط بحران، استبداد، تورم، جنگ و ناامنی اقتصادی، از خودِ زندگی دفاع کرد.

جامعه ایران سال‌هاست در وضعیت اضطراب دائمی زندگی می‌کند؛ جایی که آینده نامطمئن است و حال، فرساینده و ناپایدار. برای بخش بزرگی از مردم، زندگی به تلاش روزانه برای بقا تبدیل شده است.

در چنین شرایطی، سیاست و برنامه یک جریان چپ اگر نتواند به زندگی واقعی مردم پاسخ دهد، به امری انتزاعی و دور از جامعه تبدیل می‌شود. (که شده است)

از همین‌جا نقطه عزیمت سیاست چپ آغاز می‌شود:

سیاست باید از جایی شروع شود که مردم زندگی می‌کنند. بدون اینکه به روزمرگی و تقلیل‌گرایی دچار شود

مطالباتی مانند امنیت شغلی، بازگشت بکار کارگران قراردادی، دستمزد عادلانه، لغو قرارداد های موقت، حذف پیمانکاری، از مبارزه معیشتی تا سیاست زندگی

دفاع از زندگی؛ نقطه عزیمت سیاست چپ جامعه‌گرا

مقدمه

تجربه دهه‌های اخیر نشان داده است که سیاست، اگر تنها در سطح شعارهای کلان، آرمان‌های دوردست و وعده‌های آینده باقی بماند، به تدریج از زندگی واقعی مردم فاصله می‌گیرد. مردم هر روز با مسائلی چون امنیت شغلی، دستمزد، مسکن، آموزش، درمان، محیط زیست، تبعیض، آزادی‌های مدنی و کیفیت زندگی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اگر سیاست نتواند برای این مسائل پاسخ‌های ملموس، قابل تحقق و قابل پیگیری ارائه دهد، حتی درست‌ترین برنامه‌های راهبردی نیز در ذهن جامعه به ایده‌هایی انتزاعی تبدیل خواهند شد.



برای نیروهای چپ، این انتقال از «سیاست کلان» به «سیاست زندگی روزمره» به معنای کنار گذاشتن افق‌های بلندمدت نیست؛ بلکه به معنای پیوند زدن آن افق‌ها با نیازهای واقعی انسان‌های امروز است. عدالت اجتماعی زمانی به یک نیروی مادی تبدیل می‌شود که در مطالبه افزایش دستمزد، حق تشکلیابی، امنیت شغلی، مسکن مناسب، برابری جنسیتی، آموزش و درمان همگانی و دیگر مطالبات روزمره تجسم پیدا کند. تنها از این مسیر است که مردم سیاست را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از وعده‌ها، بلکه به‌عنوان ابزاری برای تغییر زندگی خود تجربه می‌کنند.

چپی که می‌خواهد در جامعه اثرگذار باشد، باید از زبان زندگی روزمره سخن بگوید؛ زیرا آگاهی اجتماعی نیز در متن تجربه‌های روزانه شکل می‌گیرد. سیاست زمانی قدرت اجتماعی پیدا می‌کند که بتواند میان چشم‌اندازهای کلان تحول جامعه و مطالبات عینی و قابل تحقق مردم پلی پایدار برقرار کند. چنین سیاستی نه از آرمان‌های خود فاصله می‌گیرد و نه در روزمرگی حل می‌شود؛ بلکه از دل زندگی واقعی مردم، نیروی لازم برای تحقق همان آرمان‌ها را می‌آفریند.

چپ، اگر می‌خواهد بار دیگر به نیرویی اجتماعی، جامعه‌ساز و اثرگذار بدل شود، باید در یک سیاست متمرکز بر عرصه زندگی واقعی مردم به تلاش هر چه بیشتر بپردازد؛ از کار، معیشت، آزادی، امنیت، کرامت انسانی و حق سازمان‌یابی. دفاع از زندگی، نقطه عزیمت سیاست چپ است؛ و مبارزه برای مطالبات روزمره، اگر در مسیر سازمان‌یابی مستقل، گسترش فضای عمومی، همبستگی اجتماعی و مشارکت دموکراتیک قرار گیرد، نه انحراف از سیاست، بلکه خود سیاست رهایی‌بخش است.

در این نگاه، مطالبات معیشتی صرفاً خواسته‌هایی اقتصادی نیستند؛ آیین مطالبات و خواسته‌های فوری عرصه‌ای هستند که در آن انسان‌ها از خلال تجربه مشترک، گفت‌وگو، همبستگی و کنش جمعی، از افراد پراکنده به سوژه‌های آگاه و مسئولیت‌پذیر اجتماعی تبدیل می‌شوند. تشکلهای مستقل کارگری، سندیکاها، انجمن‌های صنفی، شوراهای مدنی، تنها ابزار دفاع از حقوق صنفی نیستند؛ آن‌ها مدرسه دموکراسی، میدان پرورش اعتماد اجتماعی و بستر شکل‌گیری اراده جمعی‌اند. در ایران احتیاج به هزاران نهاد در تمام زمینه‌های زندگی داریم. نهاد‌هایی که دموکراسی را از همین امروز تمرین می‌کنند و خود پایه‌های قدرت اصلی رهایی‌بخش است.

از همین رو، مبارزه برای دستمزد عادلانه، امنیت شغلی، آموزش و درمان عمومی، حق تشکل، برابری جنسیتی و تأمین اجتماعی، تنها مبارزه برای بهبود شرایط زندگی نیست؛ بلکه مبارزه‌ای برای بازپس‌گیری فضای عمومی از سلطه استبداد، گسترش ارزش‌های آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و همبستگی، و فراهم کردن زمینه شکل‌گیری یک بلوک اجتماعی دموکراتیک است که بتواند جامعه را گام‌به‌گام به سوی نظامی انسانی‌تر، عادلانه‌تر و آزادتر رهنمون سازد.

این نوشته تلاشی است برای تبیین این نقطه عزیمت؛ اینکه چرا سیاست چپ، پیش از آنکه پروژه‌ای برای تصرف قدرت باشد، پروژه‌ای برای ساختن جامعه، توانمند کردن انسان‌ها و پیوند دادن مبارزات روزمره با افق رهایی و دموکراسی است.



بحران زندگی و ضرورت بازتعریف سیاست

جامعه ایران در یکی از پیچیده‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر خود قرار دارد. بحران اقتصادی، تورم مزمن، گسترش فقر، بحران مسکن و اجاره‌ها، ناامنی شغلی، و اخراج بی رویه کارگران، گسترش بیکاری، پرداخت نکردن عمده دستمزدها، فرسایش خدمات عمومی، بحران صندوق‌های بازنشستگی، و همزمان گسترش اعدام‌ها، زندانی کردن فعالین، سرکوب سیاسی گسترده و پیامدهای مخرب جنگ، در هم تنیده شده‌اند و وضعیتی را پدید آورده‌اند که می‌توان آن را «بحران زندگی» نامید. در چنین شرایطی، مسئله اصلی میلیون‌ها انسان دیگر صرفاً کاهش درآمد یا افزایش هزینه‌ها نیست؛ بلکه از دست رفتن امکان برنامه‌ریزی برای آینده، احساس امنیت، امید و حفظ کرامت انسانی است.

این وضعیت تنها یک بحران اقتصادی نیست، بلکه بحرانی اجتماعی و سیاسی نیز هست. جامعه‌ای که در وضعیت اضطرار دائمی قرار دارد، فرصت سازمان‌یابی، گفت‌وگو و مشارکت دموکراتیک را از دست می‌دهد. حکومت جنایتکار سرمایه سالار مافیایی استبدادی دقیقاً از همین فرسایش اجتماعی تغذیه می‌کند؛ از پراکندگی، ترس و انزوای انسان‌ها.

در چنین شرایطی، دفاع از زندگی و باز پس‌گیری فضای زندگی به یک امر صرفاً اخلاقی تبدیل نمی‌شود، بلکه به یک مسئله سیاسی بنیادین بدل شده. هر مطالبه برای امنیت شغلی، دستمزد عادلانه، درمان و آموزش عمومی، بیمه اجتماعی و حق تشکل، در واقع دفاع از امکان زیست انسانی و شهروندی است.

از همین‌جا سیاست چپ معنا پیدا می‌کند: سیاست از زندگی آغاز می‌شود، نه از انتزاع‌های دوردست. زیرا هیچ تحول‌پایداری بدون دگرگونی در زیست روزمره انسان‌ها ممکن نیست.

ارزش‌های بنیادین چپ؛ از آرمان تا زندگی اجتماعی

چپ را نمی‌توان تنها با برنامه اقتصادی یا شکل مالکیت و یا برنامه‌های انتزاعی تعریف کرد. جوهره آن در دفاع از انسان و امکان شکوفایی او در جامعه نهفته است. آزادی، برابری، عدالت اجتماعی، همبستگی، کرامت انسانی، دموکراسی و مشارکت وسیع ارزش‌هایی انتزاعی نیستند، بلکه در زندگی روزمره معنا پیدا می‌کنند.

آزادی بدون امنیت اقتصادی و داشتن یک حداقل زندگی برای اکثریت جامعه، به امری صوری تبدیل می‌شود. برابری بدون داشتن حداقل درآمد و دستمزد، دسترسی برابر به آموزش، درمان و کار، معنای خود را از دست می‌دهد. عدالت اجتماعی نیز تنها توزیع درآمد نیست، بلکه ایجاد امکان برابر برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی است.



همبستگی نیز صرفاً یک احساس اخلاقی نیست، بلکه رابطه‌ای اجتماعی است که امکان کنش جمعی و مقابله با سلطه را فراهم می‌کند. جامعه‌ای که در آن افراد منزوی و پراکنده‌اند، حتی اگر از نظر اقتصادی توسعه یافته باشد، جامعه‌ای دموکراتیک نخواهد بود.

از این منظر، سیاست چپ جامعه‌گرا از ارزش‌های انتزاعی آغاز نمی‌کند، بلکه این ارزش‌ها را در دل مبارزه روزمره عینیت می‌بخشد. دفاع از حق تشکل، مبارزه برای امنیت شغلی، برابری جنسیتی، آموزش و درمان عمومی، و تأمین اجتماعی، همگی صورت‌های عینی همان ارزش‌ها هستند.

از زندگی روزمره تا بازپس‌گیری فضای عمومی

انسان در انزوا ساخته نمی‌شود، بلکه در دل روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. کار، تولید، همکاری و مبارزه، همزمان فرایندهای اقتصادی و اجتماعی‌اند که در آن‌ها انسان‌ها خود و جامعه را بازتولید می‌کنند. رهایی انسان نیز در همین سطح آغاز می‌شود: در تغییر مناسبات اجتماعی و در توانمندسازی جمعی.

بنا بر تجربه ۴۷ ساله حاکمیت اسلامی، اعمال قدرت فقط از طریق سرکوب و زور نبوده بلکه در سطح فرهنگ، آموزش، رسانه‌ها و نهادهای دینی، سرکوب دستمزدی، فقیر سازی و روابط روزمره نیز بازتولید می‌شود. ارزش‌ها و باورهای مسلط، به شکل «عقل سلیم» درمی‌آیند و بدیهی جلوه می‌کنند. از این رو، مبارزه سیاسی تنها در سطح دولت نیست، بلکه در سراسر جامعه جریان دارد.

فضای عمومی، عرصه‌ای است که در آن انسان‌ها تجربه‌های خود را به اشتراک می‌گذارند، اعتماد می‌سازند و به کنش جمعی دست می‌زنند. هرچه این فضا محدودتر و سرکوب‌شده‌تر باشد، امکان شکل‌گیری اراده جمعی کاهش می‌یابد.

در این میان، مبارزه برای مطالبات روزمره معنایی فراتر از اعتراض صنفی پیدا می‌کند. کارگرانی که برای امنیت شغلی مبارزه می‌کنند، معلمانی که برای آموزش بهتر و حق تشکل به میدان می‌آیند، بازنشستگانی که برای کرامت زندگی اعتراض می‌کنند، پرستارانی که از سلامت عمومی دفاع می‌کنند و زنان که علیه تبعیض سازمان می‌یابند، همگی در حال بازپس‌گیری بخشی از فضای عمومی هستند. بزرگترین جنبش در طول حیات حکومت اسلامی جنبش بزرگ زن-زندگی-آزادی در ۱۴۰۱ بود که با پیشقراول زنان و حمایت گسترده کل جامعه توانسته است بخش مهمی از فضای زندگی زنان را به تسخیر درآورد و حاکمیت جنین متحجر و جنایتکار را به عقب نشینی وادار کرده است.

نهادهای وتشکل‌ها در این معنا تنها ابزار فشار نیستند، بلکه مدرسه دموکراسی‌اند؛ جایی که انسان‌ها یاد می‌گیرند تصمیم جمعی بگیرند، اختلافات را مدیریت کنند و مسئولیت مشترک بپذیرند. این فرایند، خود سیاست است، نه مقدمه آن.



وضعیت ایران: تعلیق اجتماعی و ضرورت بلوک اجتماعی

جامعه ایران در وضعیت تعلیق اجتماعی قرار دارد؛ وضعیتی که در آن بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در هم تنیده شده‌اند. نتیجه این وضعیت، گسترش اعتراضات وسیع اما پراکنده، بی‌ثباتی معیشتی و کاهش توان سازمان‌یابی پایدار است.

جنبش‌های اعتراضی متعدد، اعتراضات کارگری، تجمعات بازنشستگان، اعتصابات معلمان و حرکت‌های صنفی، نشان‌دهنده وجود مقاومت اجتماعی است، اما این مقاومت‌ها هنوز به یک افق مشترک و پیوسته تبدیل نشده‌اند. مسئله اصلی نه نبود مبارزه، بلکه نبود پیوند و تداوم در آن است.

نقد رایج این است که این مبارزات صرفاً صنفی‌اند و ظرفیت سیاسی ندارند. اما این نقد زمانی معتبر است که این مبارزات از یکدیگر جدا بمانند. در حالی که اگر این کنش‌ها در مسیر سازمان‌یابی و ارتباط‌گیری قرار گیرند، می‌توانند به پایه‌های یک سیاست جمعی تبدیل شوند.

در اینجا نقش چپ نه جایگزینی این مبارزات، بلکه کمک به پیوند و هم‌افزایی آن‌هاست؛ به گونه‌ای که از دل تجربه‌های پراکنده، یک بلوک اجتماعی شکل گیرد.

این بلوک اجتماعی نه ساختاری از پیش تعیین‌شده، بلکه فرایندی زنده است که از دل مبارزه برای نیاز مندی‌های روزمره شکل می‌گیرد و در آن سندیکاها، انجمن‌های صنفی، شوراهای جنبش زنان، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و دیگر نهادهای مدنی می‌توانند در کنار هم، ظرفیت جامعه برای دفاع از زندگی را افزایش دهند.

محورهای حداقلی مطالبات

شرایط بحرانی زندگی و وضعیت جنگی افزایش بیش از پیش تورم و بیکاری نیازها و خواسته‌هایی را برآیداشتن حداقل زندگی در اولویت و فوریت قرار داده، مطالبات زیر نه صرفاً فهرست خواسته‌های صنفی، بلکه صورت‌بندی حداقلی نیازهای حیاتی جامعه‌اند:

- امنیت کار و معیشت
- دستمزد متناسب با سبد واقعی
- ممنوعیت قراردادهای موقت در مشاغل دائمی
- بیمه بیکاری فراگیر
- ایجاد صندوق حمایتی برای زنان بیکار و سرپرست خانوار



- کنترل قیمت کالاهای اساسی
- تأمین سبد معیشتی برای خانواده های بی درآمد
- خدمات عمومی و تأمین اجتماعی
- آموزش و درمان رایگان و عمومی
- پرداخت بدهی دولت به صندوق های بازنشستگی
- همسان سازی حقوق بازنشستگان
- برابری دستمزد زنان و مردان در مقابل کار برابر
- گزارش بیمه تأمین اجتماعی در سطح کارگران ساختمانی و فصلی
- آزادی های صنفی و اجتماعی
- حق تشکل مستقل، اعتصاب و تجمع
- آزادی زندانیان سیاسی و صنفی
- توقف سرکوب تشکل ها
- برابری کامل حقوق زنان و مردان

این مطالبات در عین مشخص بودن، حامل ارزش های بنیادین چپ هستند و تحقق آن ها به معنای گسترش قدرت اجتماعی و بازپس گیری فضای عمومی است.

جمع بندی :سیاست چپ جامعه گرا، پروژه ای برای دفاع از زندگی و توانمندسازی جامعه است. در این نگاه، انسان ها نه دریافت کنندگان منفعل سیاست، بلکه سازندگان آن هستند.

تشکل ها، سندیکاها و نهادهای مدنی ابزارهایی برای شکل گیری دموکراسی از پایین اند. در این فضاهاست که جامعه می آموزد چگونه خود را سازمان دهد و چگونه از حقوق و آزادی های خود دفاع کند.

در نهایت، هدف این رویکرد شکل گیری یک بلوک اجتماعی گسترده از نیروهای کار، زنان، معلمان، بازنشستگان، دانشجویان و دیگر گروه های اجتماعی است؛ بلوکی که بتواند از دل مبارزه برای زندگی، افق یک جامعه دموکراتیک، برابر و انسانی را پیش ببرد.

بیمه، درمان، تلاش برای گسترش امنیت جانی در محیط کار، آموزش، مسکن، حق تشکل، و اعتراض، صرفاً خواسته های صنفی نیستند؛ بلکه عناصر بنیادین یک زندگی انسانی اند.



بنابراین، جدا کردن این مطالبات از سیاست یا موکول کردن آنها به آینده‌ای نامعلوم، در عمل به معنای فاصله گرفتن از واقعیت زندگی مردم است.

تجربه تاریخی نیز نشان می‌دهد که هیچ‌یک از حقوق اجتماعی به صورت ناگهانی و یک‌باره به دست نیامده‌اند؛ بلکه حاصل مبارزات تدریجی، سازمان‌یافته و پیوسته بوده‌اند.

در این معنا، سیاست چپ نه انتظار برای تغییر بزرگ، بلکه تلاش برای ممکن کردن زندگی انسانی در اکنون است.

بازپس‌گیری فضای عمومی از استبداد نیز از همین مسیر می‌گذرد؛ فضایی که در آن انسان‌ها بتوانند سازمان یابند، مطالبه کنند و در سرنوشت خود نقش داشته باشند.

فصل دوم

سیاست، زندگی روزمره؛ از نظریه تا تجربه تاریخی

این رویکرد ریشه در سنت‌های اصلی اندیشه انتقادی دارد و صرفاً یک انتخاب سیاسی نیست.

در سنت چپ، سیاست از دل مناسبات واقعی زندگی انسان‌ها شکل می‌گیرد. کار، تولید، مبارزه و همکاری اجتماعی، هسته اصلی فهم سیاست هستند.

از این منظر، مبارزه برای دستمزد، امنیت شغلی و حق تشکل، حاشیه سیاست نیست، بلکه بخشی از متن آن است، اگر این اصل را بپذیریم، که قدرت فقط در دولت متمرکز نیست، بلکه در سراسر جامعه مدنی جریان دارد. مدرسه، رسانه، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، همه میدان‌های شکل‌گیری سیاست هستند.

در این چارچوب، سیاست تنها تصرف قدرت نیست، بلکه ساختن فهم مشترک از زندگی، دموکراسی و عدالت است. و نیز باید تأکید داشت که مبارزه برای مطالبات مرحله‌ای و جزئی، در تضاد با تحول اجتماعی نیست، بلکه مسیر واقعی شکل‌گیری آگاهی و سازمان‌یابی است.

تجربه کشورهای آمریکای لاتین نیز نشان می‌دهد که سیاست زمانی پایدار می‌شود که با نیازهای واقعی مردم پیوند داشته باشد. سیاست‌های اجتماعی، اگرچه رفاهی هستند، اما هم‌زمان ابزار گسترش مشارکت سیاسی نیز محسوب می‌شوند.

در همه این تجربه‌ها یک نکته مشترک وجود دارد:

بدون اتصال سیاست به زندگی روزمره، دموکراسی پایدار شکل نمی‌گیرد—

فصل سوم

بحران امروز ایران؛ زندگی در وضعیت تعلیق



اقتصاد و جامعه ایران در سال‌های اخیر با مجموعه‌ای از بحران‌های هم‌زمان مواجه بوده است: تورم، بیکاری، ناامنی شغلی، کاهش قدرت خرید، بحران صندوق‌های بازنشستگی و فرسایش خدمات عمومی.

در کنار این بحران‌ها، محدودیت‌های سیاسی و ضعف تشکلیابی مستقل، و مهم‌تر از همه جنگ فضای عمومی را تضعیف کرده است.

نتیجه این وضعیت، شکل‌گیری نوعی «تعلیق اجتماعی» است؛ جایی که آینده نامطمئن و حال، فرساینده است.

در چنین شرایطی، سیاستی که نتواند به این وضعیت پاسخ دهد، از واقعیت اجتماعی فاصله می‌گیرد.

فصل چهارم

از نیازهای پراکنده تا برنامه منسجم

مطالبات مطرح‌شده در این مقاله، اگرچه متنوع به نظر می‌رسند، اما همگی حول یک محور مشترک قرار دارند:

دفاع از کرامت انسانی در زندگی روزمره

این مطالبات در چهار حوزه اصلی قابل دسته‌بندی‌اند:

۱. امنیت شغلی:

پایان دادن به قراردادهای موقت، حذف پیمانکاری و تضمین ثبات شغلی

۲. معیشت:

دستمزد عادلانه، یارانه معیشتی، حقوق بیکاری و کنترل هزینه‌های اساسی

۳. تأمین اجتماعی:

بازنشستگی، درمان، بیمه و جبران بدهی‌های ساختاری

۴. آزادی‌های صنفی:

حق تشکل، اعتصاب، رفع سرکوب و برابری جنسیتی

این مجموعه، نه فهرستی پراکنده، بلکه یک برنامه حداقلی برای بازسازی زندگی اجتماعی است.

فصل پنجم



جمع‌بندی: چپ جامعه‌گرا و سیاست زندگی

چپ جامعه‌گرا سیاست را از زندگی آغاز می‌کند، در زندگی سازمان می‌دهد و برای گسترش زندگی انسانی‌تر مبارزه می‌کند.

در این نگاه، سیاست نه انتظار برای آینده‌ای دور، بلکه تلاش برای گسترش امکان زندگی در اکنون است. فضای عمومی، محل اصلی این سیاست است؛ جایی که انسان‌ها از طریق تشکل، گفت‌وگو و مبارزه، به سوژه‌های آگاه تبدیل می‌شوند.

در این معنا، تشکل‌ها فقط ابزار فشار نیستند، بلکه مدرسه دموکراسی‌اند.

در نهایت می‌توان گفت:

سیاست چپ جامعه‌گرا، سیاست بازگرداندن زندگی به مرکز سیاست است؛

جایی که آزادی، برابری و عدالت، نه مفاهیم انتزاعی، بلکه تجربه‌های واقعی انسانی هستند



جمعی از کارکنان بخش نگهداری خط و ابنیه فنی راه‌آهن کرج در اعتراض به پایمال شدن حقوق صنفی، عدم واریز به موقع حق بیمه به سازمان تأمین اجتماعی و تأخیر در پرداخت مطالبات و دیگر بستانکاری‌های مالی خود دست به تجمع زدند.

مطالبات این معترضان عبارتند از:

واریز فوری و کامل حق بیمه‌های معوقه و به‌روزرسانی سوابق بیمه‌ای

تسویه کامل کلیه معوقات مزدی، بستانکاری‌ها و مزایای رفاهی گذشته

تضمین امنیت شغلی، انعقاد قراردادهای مستقیم و عادلانه و نظارت بر عملکرد پیمانکاران ابنیه فنی راه‌آهن





فقط کف خیابون به دست میاد حقمون

راهپیمایی و تجمع اعتراضی بازنشستگان تامین اجتماعی شوش. گرمای هوا بالای ۵۰ درجه خوزستان

یکشنبه ۲۱ تیر ۱۴۰۵

اعتراض به تورم و گرانی، اعتراض به ستم و استثمار، تبعیض و نابرابری، اعتراض به دستمزدهای ناچیز و نامناسب، اعتراض به فقر و نداری، دزدی، چپاول و غارت. اعتراض به کالایی شدن درمان، تحصیل و آموزش و رفاه عمومی.

این همه تبعیض بسه، حقوق ناچیز بسه

خیابان خیابان سنگر زحمت‌کشان

تورم گرانی، نه به جنگ و ویرانی

زیر بار ستم نمی کنیم زندگی، جان فدا می کنیم در ره آزادی

دولت بی لیاقت نمی خوایم نمی خوایم

بازنشسته به پا خیز برای رفع تبعیض

نه دولت نه مجلس نیستند به فکر ملت

ظلم و ستم کافیه سفری ما خالیه

تا حق خود نگیریم از پای نمی نشینیم

با داروی آزاد، درمان شده مکافات

معیشت منزلت حق مسلم ماست

نابود باد بندگی، زنده باد زندگی !



تجمع بازنشستگان مخابرات اصفهان/ تعهدات قانونی بر زمین ماند



بازنشستگان شرکت مخابرات اصفهان در اعتراض به بلاتکلیفی مطالبات، مقابل ساختمان استانداری تجمع کردند.

به گزارش خبرنگار ایلنا، جمعی از بازنشستگان شرکت مخابرات ایران در استان اصفهان، روز شنبه ۲۰ تیرماه، با برپایی تجمع اعتراضی مقابل ساختمان استانداری، به عملکرد مدیران شرکت مخابرات و وضعیت رفاهی موجود در این مجموعه اعتراض کردند؛ این معترضان خواستار مداخله فوری مسئولان ارشد استانی برای رسیدگی به چالش‌های معیشتی خود شدند.

تجمع‌کنندگان تأکید دارند که مدیران شرکت مخابرات باید اجرای کامل تعهدات مرتبط با حقوق و مزایای قانونی آن‌ها را در دستور کار قرار دهند؛ ب

این حرکت اعتراضی در شرایطی رقم خورد که بازنشستگان مخابرات در ماه‌های گذشته نیز بارها اعتراض خود را نسبت به وضعیت مطالبات معوق، اجرای ناقص آیین‌نامه ۸۹/۲۴ و چالش‌های جدی بیمه تکمیلی اعلام کرده بودند؛ عدم پایبندی کارفرما به مفاد آیین‌نامه مصوب سال ۱۳۸۹، اصلی‌ترین محور نارضایتی این صنف به شمار می‌رود.

بررسی روند ماه‌های گذشته نشان می‌دهد این تجمعات محدود به استان اصفهان نبوده است؛ روز اول تیرماه نیز، بازنشستگان شرکت مخابرات ایران در استان‌های دیگری از جمله کردستان و تهران تجمعات مشابهی برگزار کردند. در آن حرکت‌های اعتراضی نیز، مطالبات اصلی کارگران بازنشسته بر محور پرداخت معوقات و تعیین تکلیف بیمه تکمیلی استوار بود.



صدر حکم حبس برای شکرالله احمدی، بازرس شورای هماهنگی

شکرالله احمدی، فعال صنفی فرهنگیان و بازرس شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران، از سوی شعبه ۱۰۳ کیفری ممسنی به حبس محکوم شد.



بر اساس حکم صادرشده، وی بابت اتهام «اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت داخلی و خارجی» به سه سال حبس و بابت اتهام «فعالیت تبلیغی علیه نظام جمهوری اسلامی» به هفت ماه و پانزده روز حبس محکوم شده است.

این حکم بدوی است و شکرالله احمدی از زمان ابلاغ رأی، بیست روز برای اعتراض و درخواست تجدیدنظر فرصت دارد.

شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان ایران صدور این حکم ناعادلانه را محکوم می‌کند. فعالیت صنفی، دفاع از حقوق معلمان و پیگیری مطالبات آموزشی و معیشتی، جرم نیست و نباید با اتهامات امنیتی و احکام سنگین قضایی پاسخ داده شود.

شورای هماهنگی خواهان لغو حکم صادرشده علیه شکرالله احمدی، توقف پرونده‌سازی علیه فعالان صنفی و پایان دادن به فشارهای امنیتی و قضایی بر معلمان است.



تجمع اعتراضی یکشنبه بازنشستگان گیلان در رشت

گیلان

معلم زندانی آزاد باید گردد

کارگر زندانی آزاد باید گردد

نه به اعدام، نه به اعدام

ظلم و ستم فراوان، ما را کشاند خیابان

جمعی از معترضان و مطالبه‌گران استان گیلان همگام با تجمعات یکشنبه‌ها، در اعتراض به فقر گسترده، بحران‌های معیشتی ناشی از سیاست‌های جنگ‌افروزان و صدور احکام قضایی علیه فعالان صنفی و مدنی دست به تجمع زدند.

خواسته‌ها و مطالبات اصلی تجمع‌کنندگان بر لغو فوری احکام اعدام صادرشده برای آزادی‌خواهان، آزادی بی‌قید و شرط تمامی معلمان، کارگران و معترضان بازداشت‌شده، برچیده شدن فضای امنیتی و توجه جدی



حکومت به بحران‌های اقتصادی و معیشتی طبقات محروم جامعه استوار است.

متحد و متشکل علیه سیاست‌های ریاضت کشانه حکومت مبارزه باید کرد!
از مبارزه کارگران شاغل و بازنشسته برای افزایش دستمزد و حقوق بازنشستگی
حمایت کنیم!
مبارزه برای آزادی زندانیان مدنی و سیاسی و لغو قانون اعدام را تشدید کنیم!

* برای تماس با نشریه "جنگ کارگری" می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

* "جنگ کارگری" نشریه گروه کارگری حزب چپ ایران را می‌توانید در آدرس
زیر ببینید:

<https://bepish.org/taxonomy/term/457>